



کلماتی از «کلمات علیّه غرّاً»

ادبُ المرءِ خیرٌ منْ ذَهبِهِ

ادب را به زر مگو که نکوست
 ادب مرد بهتر از زر اوست
 با ادب هست مرغ روحانی
 سنگ بر بالش از زر کانی
 از ادب عقل زاید از زر جهل
 جهل نزدیک عقل باش سهل

فی التمثیل

بی ادب کوهی ندیده گروه
 یافت گنجینه زری در کوه
 رفت در شهر خانه ها افراخت
 جمله رخت و لباس خود نو ساخت
 خویشان را بزرگ و سر پنداشت
 که بزرگی به سیم و زر پنداشت
 روزی از بهر قدر و عزّت و جاه
 رفت دامن کشان به مجلس شاه
 خواجه چون دانش و تمیز نداشت
 خوار گشت و کسش عزیز نداشت
 چون که اطوارش آزمون کردند
 سرشکستندش و برون کردند
 مرد کوهی به خانه آمد و زود
 متغیر چو گرگ خشم آلود
 کرد گنجینه خرج و جامه فروخت
 هنر و دانش و ادب آموخت

بار دیگر که شد به مجلس شاه

یافت در صدر صف نشینان راه
 زین سبب هست مرد را ادبش
 بهتر از صد خزینه ذهبش

برکة العمرِ حُسنُ العملِ

عمر کامد عطیّه از لی
 باشدش برکت از نکو عملی
 در ره عمر کز اجل چاه است
 عمل نیک تحفه راه است
 هر که اونیک و بد مقابل کرد
 ز هر در آب زندگانی خورد

فی التمثیل

از ره افتاد عارفی در دشت
 به میان قبیله ای بگذشت
 دید چون عقد زلف جانانه
 بسته از موی خانه در خانه
 زان همه مردمان، به دیدن تیز
 دیدیک پیرو دیگران نوخیز
 عارف اندر سرای پیر آمد
 به کمانخانه همچو تیر آمد
 یافتش زاهدی خدای پرست
 بوریایی به زیر و سبحه به دست

خرقه‌ای در برش چو برگ نهال
 وصله بر هم کشیده چندین سال
 کاسه چوبین کلاه پشمینش
 خاک‌بستر کلوخ بالینش
 عارفش گفت کای به راه صواب
 این سؤال مرا بگویی جواب
 زین گروه از چه نیست غیر تو پیر
 یک کمان در میان این همه تیر!
 گفت هست این قبیلۀ دزدان
 که ندارند ترس از یزدان

بهر دزدی روند بر سر ره
 کشته گردند صد صد و ده ده
 چون که آزار خلق شد فنشان
 زان به پیری نمی‌رسند ایشان
 زود میرند از تب‌هکاری
 چه سفیدی است در سیه کاری
 از بد افعالی است و نیست شکی
 که به پیری نمی‌رسند یکی
 تو یقین دان که هر که بد عمل است
 آفتاب گریوه اجل است

به نقل از کلمات علیه غزاً، شرح منظوم کلمات امیر مؤمنان علی علیه السلام، تألیف مکتبی شیرازی، مقدمه، تصحیح و تعلیقات دکتر محمود عابدی، مرکز نشر میراث مکتوب

عدل و شرایط آن

هفتم مردی که بدست راست صدقه دهد چنانکه دست چپش را خبر نباشد. و رسول گفت - علیه السلام - : دوست‌تر و نزدیک‌ترین کسی بخدای تعالی سلطان عادل است، و دشمن‌ترین و دورترین از خدای تعالی سلطان ظالم است. و رسول گفت - علیه السلام - : بدان خدای که جان همه در قبضه قدرت اوست که هر روز سلطان عادل را چندان عمل باسماں برند که عمل جمله رعیت وی باشد. و هر نماز وی هفتاد هزار نماز دیگری بود. پس چون ولایت چندین قدر دارد مثل وی همچون کیمیا بود. دریغ بود که بظلم بزبان آورند، و جز براه عدل روند.

فصل: بدان که مثل پادشاه همچون مثل کدخدای خانه است، و جهان خانه او، و خلق همچون عیال او. باید که شفقت و رحمت او بر همه برسد، تا بحدی که بر جهود نیز ظلم روا ندارد که دعای مظلوم مستجاب بود. و رسول - علیه السلام - گفته است: هر که ویرا بر مسلمانان ولایت دادند، و ایشان را چنان نگاه ندارد که اهل بیت خود را، گو جای خویش در دوزخ فراگیرد. و رسول - علیه السلام - می‌گوید: روز قیامت دو کس از شفاعت من محروم باشند: سلطان ظالم و مبتدع که در دین غلو کند.

به نقل از تحفة الملوک امام ابو محمد غزالی، تصحیح استاد محمد تقی دانش پژوه، مجله دانشکده ادبیات مشهد، شماره دوم و سوم، سال اول، تابستان و پاییز ۱۳۴۴

بدان که رسول - علیه السلام - گفته است که: ایمان مردم تمام نگردد تا مسلمان دیگر را آن پسندد که خود را. و نباید دانست که مخالف فرمان خدای تعالی عظیم است و محل خطر است. اما آنچه حق گیری در میان بود با خطرتر، زیرا که چون حق گیری در میان آمد توبه مجرد سود نکند، و لابد بعرضات با خصم جمع باید شد، و خدای تعالی هیچ حق مسلمانی باطل نکند. و در جمله مرتبت قدر ولایت بدانستن تا بداند که قدرش هم در خورد خطرست، و نشیب او در خور بالا، و سودش در خورد زبان. ولایت دولتی است که هر که بحق او قیام کند بسعادتی رسد که کس با او برابر نبود. و اگر تقصیر و ظلم کند بشقاوتی رسد که پس از کافر کسی با او برابر نبود. و رسول - صلی الله علیه وسلم - گفته است: یک روز از سلطان عادل فاضلتر از عبادت شصت ساله بردوام. و رسول - علیه السلام - گفته است: هفت کس روز قیامت در سایه عرش باشند، و آن روز جز از آن سایه نبود: اول سلطان عادل بود، دوم جوانی بود که در عبادت خدای تعالی برآید، و سیم مردی که ببازار بود و دل وی بمسجد بود، چهارم دو مرد که دوستی کنند برای خدای تعالی، پنجم مردی که خدای تعالی را در خلوت یاد کند اشک از چشم او فرو بارد، ششم مردی که اورا زنی با جمال و مال بخود خواند و گوید: من از خدای تعالی ترسم،

MirasMaktoob@apadana.com